

داشته است . عموماً بابك را خرمی میخوانند و این عنوان را صاحب الفهرست برای جاویدان و رقیب وی ابو عمران قائل شده است و در سیاست نامه (صفحه ۱۸۲) ملاحظه میکنیم که خرمی و مزدکی صرفاً دو لفظ مترادف است . پیروانش را نیز عموماً خرمی میخوانند ، لکن یازدهای اوقات ، مثلاً طبری در جلد سوم صفحه ۱۲۳۵ آنها را بالمحمره بمعنی سرخ پوشان یا سرخ علما خوانده است .

(طبری در وصف سرخ پوشان چنین گوید که این جماعت بطرفداری از ثیافیلوس (۱) با مسلمین میجنگیدند) .

برای منظوری که ما در پیش داریم نقل جنگهای زیادی که بابك با مسلمین کرد ضرورت ندارد و نیز چه لازم فیروزیهای درخشانی را که بکرات نصیب وی گردید در اینجا بشماریم . همین اندازه کافی است بگوئیم که پس از بیست و دو سال مصونیت (از تاریخ ۲۰۱ تا

۲۲۳ هجری مطابق با ۸۱۶ تا ۸۳۸ میلادی) سرانجام
اعدام بابك
و برادرش
عبدالله
 بکیفر اعمال خود رسید و از افشین شکست خورد و افشین او را دستگیر ساخت و بسر من رأی گسیل داشت و در برابر المعتصم خلیفه اعدام شد . جسد او را در آنجا در نقطه ای موسوم به العقبه بدار آویختند و در زمان طبری هم این مکان بدان سبب معروف بوده است (جلد سوم صفحه ۱۲۳۱) و سرش را بخراسان فرستادند . برادرش عبدالله را همراه پورشروین طبری تحت الحفظ ببغداد بردند و در آنجا او نیز بنظر این سرنوشت دوچار گشت . در راه بغداد عبدالله را در قلعه برآن جای دادند . عبدالله از مستحفظ خود پرسید : « تو کیستی ؟ » مستحفظ جواب داد : « من پورشروین شهزاده طبرستانم » . عبدالله گفت : « خدای را ستایش میکنم که یکی از دهقانان را برای نظارت در اعدام من مأمور فرموده است ! » (در آخرمان نجباء ملاکین را دهقانان

مینامیدند .) پورشرورین بدترخیمی که نود نود نام داشت و مأمور کشتن بایک بود اشاره کرد و گفت : « فقط اودر کشتن تو نظارت خواهد داشت . » عبدالله رو به پورشرورین کرد و پاسخ داد : « کار من با تست . این شخص فقط یک وحشی بیش نیست . اکنون بمن بگو آیا بتو اجازه داده اند خوردنی بمن دهی یا خیر ؟ » درخیم جواب گفت : « چه میخواهی ؟ » عبدالله پالوده خواست و با اشتهای فراوان بخورد . آنگاه گفت : « ای فلان ! اگر خدا بخواهد فردا خواهی دانست که من دهقانم : » (دهقان نام نجباء قدیم ایران بوده است .) سپس شراب خرما خواست . باور دادند و اندک اندک تا نزدیک صبح بنوشید . بامدادان راه بغداد پیش گرفتند و همینکه بسر پل رسیدند حاکم بغداد اسحق بن ابراهیم بفرمود تا دست و پای عبدالله را قطع کردند . عبدالله دم نزد و هنگامی که دست و پای او را میبردند کلمه‌های بزبان نیاورد . بعد او را در سمت شرقی رودخانه بین دوپل بدار آویختند ولی باندازه‌ای که بابک مورد استهزاء خلق قرار گرفته بود عبدالله مورد استهزاء قرار نگرفت زیرا بابک را بر فیل سوار کردند و جامه‌های زربفت برتن و کلاهی گرد از پوست سمور از کلاه‌های ایرانیان که قلنسوه نامند بر سر او گذاشتند .

یکسال بعد هم (در ماه سپتامبر ۸۴۰ میلادی) جسد مازیار شهزاده گردنکش طبرستان را پهلوی جسد بابک بدار آویختند . ابوتمام شاعر (تاریخ وفات ۶ - ۸۴۵) درباره این منظره اعدام مازیار که پهلوی بابک بدار آویخته شد رقت آور اشعاری سروده است که نقل میشود (۱) :

ولقد شفی الاحشاء من برحائنها ان صار بابک جار مازیار

(۱) از ابن خلکان چاپ ووستنفلد Wüstenfeld شماره ۷۰۹ ترجمه دوسلان

de Slane جلد سوم صفحه ۲۷۶ نقل شده است .

ثانيه في كبد السماء و لم يكن
 و كانما ابتدرا لكيما يطويها
 عن باطس خبراً من الاخبار
 سود اللباس كانما نسجت لهم
 ايدي السموم مدارعا من قار
 بکروا و اسروا في بطون ضوامر
 قيدت لهم من مربط النجار
 لا يبرجون و من رآهم خالهم
 ابدأ على سفر من الاسفار

سومین شخصی که بزودی همان راه بابک و عبدالله را پیمود خود
 افشین بود که بابک را شکست داد و در شورش مازیار علیه عبدالله بن
 طاهر سرآ شرکت داشت . عبدالله بن طاهر از
اعدام افشین
 طرف خلیفه والی خراسان بود . افشین نیز که سابقاً
 از سرداران عمده و از مقربان در گاه خلیفه بشمار میرفت از جهت ایرانی
 الاصل بودن و ایراندوستی از دو نفر دیگری که در آن میعاد گاه وحشت را (۲)
 بهم پیوستند کمتر نبود .

(۱) اشاره به پیامبر و ابوبکر در غار تور است . رجوع شود به قرآن سوره
 نهم آیه جهلم .

یادداشت مترجم : در چاپ انکر آیه سی و نهم از سوره التوبة صفحه
 ۲۴۸ : اینک آیه شریفه :

الاتصروه فقد نصره الله اذاخرجه الدين كفرو اتاني اثنين اذها في الغار اذيقول
 لصاحبه لاتعزن ان الله معنا فانزل الله سكينه عليه و ايدمه بجنود لم تروها و جعل كلمه
 الدين كفروا السفلى و كلمه الله هي العليا و الله عزيز حكيم .

(۲) برای اینکه معلوم شود تا چه اندازه تازیان مورد نفرت او بودند
 مخصوصاً رجوع شود به صفحات ۱۹۹ تا ۲۰۷ تاریخ بیهقی (چاپ کلکته سال ۱۸۶۲)
 و ترجمه این عبارت عجیب که کازیمیرسکی Kazimirski در صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۴
 دیوان منوچهری (چاپ پاریس بتاریخ ۱۸۸۶) داده است و این همان چاپ
 خود کازیمیرسکی است و تصبیق شود با ترجمه ای که دوسلان de Slane از این خلکان
 کرده است (جلد اول صفحه ۶۳ و ۷۲ یادداشت شماره ۹) . در آنجا باستنادقول
 ابن شاکر افشین از سلاله پادشاهان قدیم ایران قلمداد شده و این قول را بیهقی تأیید
 کرده است (همان چاپ کتاب تاریخ بیهقی دیده شود ، صفحه ۲۰۳ ، سطور ۲-۱ =
 کازیمیرسکی در همان چاپ دیوان منوچهری صفحه ۵۱ پنج سطر آخر) .

(بقیه باورقی در صفحه ۴۹۰)

محاكمة او را طبری بنحو بسیار جالب توجهی شرح داده است (جزء ثالث صفحات ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۳). این شرح از آنجهت مهم است که نشان میدهد در آنزمان سران سپاه امیر مؤمنان را ادنی تظاهر به اسلام کفایت میکرد. افشین نیز به اندکی ظاهر سازی قانع بود (تعاقت بدلائل صرفاً سیاسی مبعوض واقع شد).

هارون بن عیسی بن منصور شخصی است که ناظر و شاهد وقایع بوده و این داستان را نقل کرده است و ما نیز خلاصه آنرا باعتبار قول او در اینجا میآوریم:

این اشخاص از کسانی هستند که در محاکمه او حضور داشتند: احمد بن ابی دُعاد و اسحق بن ابراهیم بن مصعب و محمد بن عبدالملک الزیّات که دادستان (۱) این محاکمه بود، و مازیار **محاكمة افشین** (که از طرف پادشاه شهادت میداد ولی چنانکه دیدیم از اینکار خود فائده‌ای نبرد) و همچنین موبد مجوسان و یکی از شاهزادگان سغد و دو تن ژنده پوش از اهالی همان ایالت. نخست از ژنده پوشان بازپرسی کردند. ژنده پوشان پشت خود را بداد گاه نشان دادند که در اثر ضربات تازیانه پوست آن رفته و مجروح شده بود. ابن الزیّات از افشین پرسید: « این اشخاص را میشناسی؟ » افشین جواب داد: « بلی میشناسم »: این مؤذن و آن دیگری امام جماعت است. این دو نفر مسجدی

(بقیه یاورقی از صفحه ۴۸۹)

یادداشت مترجم: تاریخ مسعودی معروف به تاریخ بیهقی از ابوالفضل محمد بن حسین کاتب بیهقی بامقابله و تصحیح و حواشی و تعلیقات آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه تهران در سه جلد در تهران در سالهای ۱۳۱۹ و ۱۳۲۶ و ۱۳۳۲ چاپ شده است.

(۱) **یادداشت مترجم:** اصل عربی آن « مناظر » است (نگاه کنید بتاریخ طبری جزء هفتم ۳۰۶ چاپ مطبعه الاستقامة بالقاهره ۱۹۳۹ میلادی = ۱۳۵۸ هجری).

در اشروسنه بنا نهادند و بهر يك هزار تازیانه زدم زیرا با شهزادگان
سغد قرار داده بودم که همه مردم را در کیش خود

فخستین اتهام: آزاد بگذارم و آزاری نرسانم و این دو نفر بمعبدی
تازیانه زدن
بمسلمین برای
بت شکنی

که بعضی از اهالی اشروسنه بدانجا میرفتند و اصنام
خود را پرستش میکردند حمله بردند و بتها را پرتاب
کردند و بتخانه را بصورت مسجد در آوردند بدین سبب

آنها را بسزای عمل خود رساندم و بهر يك هزار تازیانه زدم زیرا عمل
آنها عمل تجاوز کارانه بود و مردم را از پرستش باز داشته بودند . «

ابن الزیات از این مطلب گذشت و بقسمت دیگر ادعای خود
پرداخت : ابن الزیات گفت : « آن کتاب کدام است که تو داری و بازر

و زیور و گوهر آراسته‌ای و حال آنکه عبارات کفر آمیزی

اتهام دوم: نسبت بخدا در آن کتاب مندرج است ؟ « افشین پاسخ
داشتن کتاب
کفر و زندقه داد : « آن کتاب را از پدرم بارت بردم و پاره‌ای از امثال

و حکم ایرانی در آن کتاب است . اما اگر کفر و زندقه‌ای

در آن کتاب باشد من از جنبه ادبی کتاب استفاده میکنم و بچیزهای دیگر

توجهی ندارم . روزی که این کتاب بمن رسید دارای همین تزیینات

مجلد و با شکوه بود و من بآن تزیینات دست نزدم و حاجتی پیش نیامد

که مجبور شوم آن تزیینات را از کتاب بر گیرم . پس کتاب را بصورتی

که بود گذاشتم چنانکه شما هم کتاب کليلة و دمنه و مزدك^(۱) را در خانه

خود گذاشته اید و من این کار را منافی اعتقاد خود با اسلام نمیدانستم . «

(۱) چنانکه نولدکه در تاریخ ساسانیان صفحه ۴۶۱ حاشیه شماره ۲ پائین
صفحه نوشته است (Nöldeke, Gesch. d. Sasaniden) این کتبی که این
مقطع آنرا [بحرینی] ترجمه کرد و ابان اللاحقی در او تجدید نظر نمود البته با رعایت
سجع (رجوع شود به الفهرست صفحات ۱۱۸ و ۱۶۴) کتاب مذهبی نبوده بلکه
کتابی بود که صرفاً برای خاطر خوانندگان نگارش یافته و در زمره کتاب کليلة
دمنه بشمار آمده و خواندن آن برای مسلمین زیان آور تلقی نشده است . «

سپس موبد مجوس پیش آمد و گفت : این شخص را عادت چنان بود که گوشت حیوان خفه شده را بخورد و مرا نیز میخواست باینکار وادار کند و مدعی بود که گوشت این چنین حیوان نازکتر از گوشت ذبایح است . بعلاوه هر چهارشنبه يك گوسفند سیاه را میکشت و با شمشیر خود آنرا دونیم میکرد و پس از گذشتن از میان دو قطعه گوشت آن را میخورد . روزی بمن گفت : منم مانند اینها شده ام [مقصودش تازیان بود] و هر چه را تازیان

اتهام سوم :
خوردن گوشت حیوانیکه خفه شده است و خودداری از ختنه

دوست ندارند منم دوست ندارم . حتی در خوردن روغن و سوار شدن شتر و پوشیدن سندل (هم بآنها فرقی ندارم) ولی تا امروز يك موی از بدن من کم نشده است . میخواست بگوید هر گز ماده تشویر و چیزهائی که موجب ازاله موسست بکار نبرده و حاضر نشده است ختنه کند . افشین گفت : « بمن بگوئید آیا کسی که بدین نحو سخن گوید بکیش و آئین او اعتمادی باشد ؟ »

این موبد از مجوسانی است که بعد در عهد المتوکل اسلام آورد و یکی از مقربان خلیفه شد . جواب دادند : « خیر » . سپس افشین گفت : « چه معنائی دارد که شما شهادت شخصی را که بهیچوجه مورد اعتماد و اطمینان خود تا نهم نیست قبول میکنید ؟ » آنگاه روی بموبد کرد و گفت : « آیا دری یا پنجره ای بین خانه من و خانه تو بود که از آن در یا پنجره مرا توانستی ببینی و از کارهای من آگاه شوی ؟ » موبد پاسخ داد : « خیر » . افشین پرسید : « آیا مرا عادت بر آن نبود که ترا نزد خود خوانم و اسرار خود را بتو گویم و از مسائل ایران و عشق و علاقه خود نسبت بایران و چیزهائی که مربوط بایران است باتو گفتگو کنم ؟ » موبد جواب داد : « آری » . افشین گفت : « پس تو نه در دین خود راستگوئی و نه در دوستی کریم الطبع باشی زیرا مطالبی را

که در نهان با تو در میان گذاشتم و بتو اعتماد کردم در عیان بر خدمن
بکار بردی . «

سپس مرزبان سغد را جلو خواندند و از افشین سؤال شد که او را
میشناسی یا خیر؟ افشین جواب منفی داد. از مرزبان پرسیدند: افشین را
میشناسی؟ « جواب مثبت داد رو بمتهم کرد و فریاد

اتهام چهارم: بر آورد: « ای دغل تا کی از خود دفاع کنی و بکوشی
چرا قبول کردی که حقیقت را دیگر گون جلوه دهی؟ « افشین پاسخ
تورا مانند خدا داد: « توریس دراز چه میگوئی، دیگری پرسید:

« رعایای تو چگونه در نامه های خود ترا خطاب
کنند؟ « جواب داد: « همانگونه که پیدر و پیدر پدرم می نوشتند . «

مرزبان سؤال خود را دنبال کرد و گفت: « بگو چگونه ترا خطاب کنند؟ «
افشین پاسخ داد: « نخواهم گفت . « مرزبان گفت: « آیا در نامه هائی
که بتو مینویسند عنوان نامه ها بزبان اشروسته چنین و چنان نباشد

و آیا ترجمه آن چنین نیست: به پیشگاه خدای خدایان از طرف خادمش
فلان بن فلان! « افشین جواب داد: « بلی چنین است . « ابن الزیات
فریاد بر آورد: « آیا مسلمین اجازه میدهند کسی بدین مضمون آثار آورد
خطاب قرار دهد؟ پس برای فرعون چه باقی گذاشته اید؟ فرعون باتباع
خود گفته بود: انار بکم الاعلی (۱) . افشین گفت: « رسم مردم چنین بود

و این رسم را نسبت پیدرم و پیدر پدرم و خودم پیش از آنکه مسلمان شوم
رعایت میکردند و من نتخواستم خود را در انظار آنان کوچک کنم مبادا
در وفاداری نسبت بمن سست شوند: « اسحق بن ابراهیم بن مصعب بانگ
بر آورد: « وای بر تو ای حیدر! چگونه تو نزد ما بخدا سوگند یاد
میکنی و بتو اعتماد میکنیم و سوگند ترا میپذیریم و رفتن ما با تو رفتاری
است که با یک فرد مسلمان میشود و حال آنکه دعاوی تو شبیه بدعاوی
فرعون است؟ « افشین پاسخ داد: « ای ابوالحسین! این عبارت را عجیف

علیه علی بن هشام بکار برد . امروز هم تو علیه من بکار میبری تا فردا چه کسی علیه خودت بکار برد ! »

سپس مازیار سپهبد طبرستان را پیش خواندند و از افشین پرسیدند : « این مرد را میشناسی ؟ » افشین پاسخ داد : « خیر » . از مازیار پرسیدند : « افشین را میشناسی ؟ مازیار جواب مثبت داد . حاضرین

افشین گفتند : « این مرد مازیار است . » افشین گفت : « آری اکنون او را شناختم . » پرسیدند : « آیا باوی مکاتبه کرده‌ای ؟ » افشین جواب منفی داد . باز مازیار سؤال کردند : « آیا افشین چیزی بتو نوشته است ؟ »

جواب داد : « آری برادرش خاش نسامه ای به برادرم کوهیار نوشته بود که هیچکس جز من و تو و بابک نتواند این آئین را که (۱) اجلی از دیگر مذاهب است غالب و فرمانروا سازد . اما بابک بعلت دیوانگی سبب مرگ خود شد و با اینکه کوشیدم او را از مرگ نجات دهم دیوانگی او نگذاشت تا اینکه بدان بلیه بزرگ دوچار گشت . اگر تو شورش کنی مردم (یعنی نازیان) جز من کسی را ندارند بچنگ تو فرستند و با من پهلووانان و دایران و سلحشورانند . پس اگر مرا بمیدان نبرد تو گسیل دارند بیش از سه گروه با ما مصاف ندهند : نازیان و مغربیان (۲) و ترکان . عرب مانند سگ است ؛ خرده نانی جلوش اندازم ، آنگاه سرش را با گرز گران بکوبم . این مگسان (اشاره بمغربیان) عده شان کم است (۳) . اما این شیطان بچگان (اشاره بترکان)

(۱) تصور میکنم مقصودش یا کیش زردشت است یا آئین مزدک که بوسیله بابک زنده شد .

(۲) مراد از مغربیان یا مغاربه اعراب و بربریان شمال و شمال غربی آفریقا می باشند .

(۳) معنی عبارت « انما هم اكله رأس » این است که از حیث عده کم اند و يك خوراك كله برای سدجوع آنها کافی است . رجوع شود به صفحه ۷۳ قسمت اول کتاب اول فرهنگ عربی لین Lane, Arabic Lexicon

در اندک زمانی پیکانشان تمام شود و سواران آنها را محاصره کنند و بیک
حمله همه را از یاد آورند و بار دیگر مقام و منزلتی را که آئین ما در روزگار
ایرانیان (۱) داشت بدست آورد.

افشین پاسخ داد: « این مرد برادر خودش و برادر مرا متهم
بکارهایی میکند که ربطی بمن ندارد و هر گاه چنین نامه ای را هم خود
من باو نوشته بودم تا او را بخود متمایل سازم و آمدن مرا با متانت
و سکوت و آرامش تلقی کند تازه کار خطائی نبود زیرا من که بشیروی بازوی
خود خلیفه را یاری کرده بیشتر حق دارم که به نیروی خرد نیز او را
یاری کنم و دشمن او را غافلگیر سازم و نزد او برم و بدین وسیله در دیده
سرور خود سربلند شوم همچنانکه عبدالله بن ظاهر نیز بدان وسیله کسب
عزت و افتخار نمود.»

این محاکمه بتفصیل بیشتری شرح داده شده مخصوصاً آنجا که باو
ایراد کنند چرا ختنه نکرده است (وابی دعاد گوید کلیة اسلام و طهارت
در شرع بسته بختنه است). افشین در مقام دفاع از خود اظهار میکند که
از ترس ضرر و خطر زیر بار آن عمل نرفته است. معاذیر او را با سرزنش
و سخریه تلقی کردند و باطل و مردود دانستند و چنین گفتند: « آیا ممکن
است سربازی که جانش بر کف و پیوسته در معرض نیزه و ضربه شمشیر
است از چنین چیزی بهراسد؟ » افشین دید محکوم است، با خاضری پریش
رو باین ابی دعاد کرد و گفت: « انت یا ابا عبدالله ترفع طیلسانک بیدک
فلا تضعه علی عاتقک حتی تقتل به جماعة. » (۲) ای ابا عبدالله طیلسان

(۱) از کلیة مطالب فوق کاملاً چنین برمیآید که افشین با اینکه از اهل
ماوراءالنهر بشمار میرفت خلاف آنچه برخی مدعی شده اند ترك نژاد نبود و از حیث
احساسات یکسره ایرانی و غمخوار ایرانیان بوده است.

(۲) مقصود این است که وی از قضاتی است که متهم را با اعدام محکوم
کند. لین Lane در کتاب لغت خود گوید طیلسان شیه لباس رسمی دانشگاه
(بقیه پاورقی در صفحه ۴۹۶)

خود را بادست بر میداری و آنرا بر دوش نگذاری مگر آنگاه که جماعتی را بدانوسیله بکشتن دهی . ابن ابی دعاد خطاب بحضار گفت : « بر شما آشکار و هویداست که این مرد کی و چکاره است . » آنگاه بغای ترك (بغای کبیر) (۱) را مورد خطاب قرار داد و گفت : « او را دور کن ! » بغا کمر بند افشین را بگرفت و چون افشین خروش بر آورد که از شما همین انتظار میرفت . بغا دامنش را بر سرش افکند و در حالیکه او را نیمه خفه کرده بود باز بزندانش برد . المعتصم خلیفه باستغاثه و استرحام او توجهی نکرد و حتی ظاهر آخواست و بر ا مسموم سازد . میوه ای زهر آگین بدست فرزند خود هارون برای او فرستاد . هارون بعد بخلافت رسید و بلقب الواثق بالله ملقب گردید (۲) . سپس المعتصم فرمان داد بتدریج و آهسته آهسته ویرا از گرسنگی هلاک سازند . چنانکه قبلاً بیان شد يك چندی حسد او را میان مقاتل بابك و مازیار بدار آویختند و بعد بسوزانیدند و خاکسترش را بدجله ریختند . در خانه افشین علاوه بر بتهای گوناگون و جواهر نشان کتب بسیاری در موضوع مذهبی که محرمانه بآن علاقمند بوده پیدا شد ، از جمله کتاب زراوه از کتب محوس میان آن کتابها دیده شد . تاریخ وفات او ماه ژوئن سال ۸۴۱ مسیحی است .

(بقیه پاورقی از صفحه ۴۹۵)

بوده است و شاید لباس رسمی استادان هم بتقلید از طلیسان است . طلیسان را دانشمندان و فقهاء و علماء و اطباء و امثالهم می پوشیدند .

یادداشت مترجم : نگاه کنید بتاریخ طبری جزء هفتم صفحه ۳۰۸ ، چاپ قاهره ۱۹۳۹ میلادی = ۱۳۵۸ هجری . طلیسان لباس ایرانیان است . وقتی میگفتند یا ابن الطلیسان کنایه از ایرانی بودن مخاطب بوده است و معرب تالسان فارسی است (اقرب الموارد ، مجلد سوم صفحه ۷۱۲ - ۷۱۱) . در فرهنگ نقیسی جلد سوم صفحه ۲۲۷۲ این کلمه را مأخوذ از تالشان فارسی بمعنای چادر یا جامه ای آورده که بر دوش اندازند . جمع آن طیالس و طیالس و در شتم گویند : یا ابن الطلیسان یعنی ای عجمی زاده !

(۱) یادداشت مترجم : بغا الکبیر ابی موسی الترکی .

(۲) داستان جالب توجه حمدون بن اسمعیل در طبری (جلد سوم صفحات

۱۳۱۴ تا ۱۳۱۸) دیده شود .

بنا بر این بایستی نه ماه بعد از جلسه محاکمه وی و اعدام مازیار با ضعف و ناتوانی در زندان بسر برده باشد.

سیاست عباسیان در اوائل امر علی‌الخصوص سیاست المأمون (۱) این بود که ایرانیان را علی‌رغم تازیان تجلیل کنند؛ پاره‌ای از تجلیات روح نژادی و مذهبی ایران قدیم را که بیشتر آشکارا و نمایان بود و بی‌پرده و مکشوف بمنصه ظهور رسید در این فصل مورد دقت قرار دادیم. مقصود مساعی و مجاهداتی است که در واقع ایرانیان برای امحاء سروری عرب و سیادت اسلام و احیاء قدرت فرمانروایان و فرزندانگان قدیم ایران بعمل آوردند (۲). بیک تعبیر ممکن است گفته شود که اینگونه آمال و آرزوهای ایرانیان پس از یک گذشته غیر قابل انکار و تغییر ناپذیر بر فراز سه چوبه داری که در سر من رأی برپا کردند بر باد رفت ولی افکار و عقائد ملی ایران که باشکال و صور مختلف برای تجدید مظاهر ایرانیت و رهائی از نفوذ غیر جلوه گر شد با شدتی چنان دوام یافت که بقول ابوتمام (۳):

«ومن رأهم خالهم ابدأ علی سفر من الاسفار»

(۱) دلائل عدم اعتماد وی را نسبت به عرب بطور وضوح ضیری در چند سوم صفحه ۱۱۴۲ شرح داده است.

(۲) تطبیق شود با فصل درخشانی که گلدزیهر در باب شعوبیه در صفحات ۱۴۲ پیوسته مخصوصاً صفحه ۱۵۰ کتاب خود در خصوص مصالعات اسلامی نوشته

است: Goldziher, Muhammedanische Studien:

(۳) رجوع شود بصفحه ۴۸۹ همین کتاب.

باب چهارم

نخستین دوره انحطاط خلافت

از جلوس المتوکل تا جلوس سلطان محمود

غزنوی (۱۰۰۰ - ۱۰۵۰ میلادی)

فصل دهم

مظاهر عمومی نخستین دوره انحطاط خلافت

(۱۰۰۰ - ۸۴۷ میلادی) از جلوس المتوکل

تا جلوس محمود غزنوی

دوره‌ای را که اکنون مورد مطالعه قرار می‌دهیم هر چند از لحاظ سیاسی درخشندگی دوره گذشته را ندارد لکن از بسیاری جهات بهمان اندازه جالب توجه است. خلفای این عصر تا گه‌ان‌بجای **خصائص کلی** وسعت نظر و روح پر تحمیلی که مأمون و جانشینان وی داشتند به‌تنگ نظری و تعصب گرائیدند. این امر مانع رشد نهضت‌های مذهبی و فلسفی نشد بلکه علی‌الظاهر مشوق چندین جنبش بسیار شایان توجه گردید. نمونه مهمی از نهضت‌های مذهبی این عصر دعوت قرامطه و اسمعیلیه است که با استقرار حکومت خلفای رقیب یعنی فاطمیون در افریقای شمالی و مصر منتهی شد و مثال بارزی از نهضت‌های مهم فلسفی جمعیت اخوت معروف به اخوان الصفاست. در بار بغداد بر اثر سرکشی و ستمگری روز افزون مستحفظین سلطنتی ترك (۱) دوچار استرخاء و فلج دائم‌التزاید شده بود. خلفاء عصر این مستحفظین را در ایام سخت کرد خود جمع نمودند و این امر مستقیماً سبب شد که در بسیاری از نقاط امپراطوری اسلام علی‌الخصوص در ایران سلاطین و امراء تقریباً مستقل یا نیمه مستقلی پدید آمدند و دربار سلاطین و امراء مزبور اکثر مرکز علم و ادب گردید و از بسیاری جهات نسبت بتخلفائی که در شهر دور و بی‌علاقه‌ای فرمانروائی داشتند بهتر میتوانستند استعداد

ذاتی اهالی محل خود را تشخیص دهند و افراد با قریحه را تشویق کنند. بعلاوه وجه امتیاز ادوار بعد این بود که لامرکزیت در آن ادوار شدت یافت ولی معایب آن هنوز آشکار نشده بود. در سراسر اراضی وسیعی که بغداد هنوز مرکز علمی و تا حد زیادی مرکز سیاسی آن شناخته میشد زبان عربی هنوز زبان سیاست و علم و فرهنگ بشمار میرفت و روابط مادی و معنوی ملل بآن اندازه بمانع بر نخورده بود که افکار و عقائد مختلف نتواند آزادانه سیر خود را میان اقوام و امم ادامه دهد، بنحوی که دانشمندان باسانی از یک مرکز علم بمرکز دیگر میرفتند و مبانی نظری و اصولی که در اسپانی و مراکش طرح میشد بسرعت در خراسان و ماوراءالنهر مورد بحث قرار میگرفت.

بعلاوه از نقطه نظر مخصوص ما این دوره دارای اهمیت خاصی است زیرا آنچه را که معمولاً ادبیات فارسی میدانیم در این عصر بوجود آمد. مراد ادبیات ایران بعد از اسلام است. در یکی از فصول قبل (صفحات ۲۰ تا ۳۰) گفتیم که شواهد و دلائل ضعیفی برای اثبات وجود نوشته های فارسی نوین (در مقابل پهلوی) بتاریخ مقدمتری میتوان اقامه کرد و دیدیم که یاد داشتهای یا حتی کتابچه های یا رسالاتی احیاناً ممکن است قبل از اواسط قرن نهم میلادی وجود داشته باشد. در عین حال بسیار محل تردید است که حتی يك سطر فارسی از متونی که قبل از اواسط قرن نهم میلادی نوشته اند در دست باشد، زیرا آن شعر فارسی که عوفی مدعی است عباس مروزی (۱) در سال ۸۰۹ میلادی هنگام ورود

ترقی ادبیات
فارسی در این
عصر

(۱) رجوع شود بصفحات ۳۶ - ۳۸ رساله دکتراته در بساره پشروان و معاصرین رودکی :

Ethé, Rudagi's Vorläufer und Zeitgenossen, ein Beitrag zur Kenntniss der ältesten Denkmäler Neupersischer Poesie.

و نیز رجوع شود بصفحات ۴۷ تا ۴۸ تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرن :

Horn, Geschichte der Persischen Literatur (Leipzig. 1901).

خلیفه المأمون بآن شهر سروده است بطوریکه کازیمیرسکی تذکر داده از جهت اعتبار و سندیت بسیار مشکوک است (۱). خراسان دور ترین ایالات ایران از مقر خلافت یعنی بغداد بود و همینکه خود را از قید سلطه مستقیم خلفا رها ساخت شعر فارسی در آنجا رونق یافت. نخست در عهد سلطنت طاهریان (۸۷۲ - ۸۲۰ میلادی) و صفاریان (۹۰۳ - ۸۶۸ میلادی) در گوشه و کنار و پس آنگاه بنحو سرشار در زمان سامانیان (۸۷۴ - ۹۹۹ میلادی) که از طاهریان ملی تر و از صفاریان نجیب تر بودند پیشرفت نمود و بلافاصله بعد از عصری که اکنون مورد بحث قرار خواهیم داد یعنی در عصر غزنویان شعر فارسی اگر نگوئیم باوج اعلای خود رسید میتوان گفت رشد کامل حاصل نمود.

در یکی از فصول بعدبار دیگر وارد این بحث خواهیم شد ولی بهتر است در وهله نخست شمه ای از تاریخ عمومی این عصر خلافت بانظر وسیعتری چه از جهت سیاسی، چه مذهبی، چه ادبی گفته شود. علیهذا این باب را هم مانند ابواب قبل این تاریخ بسه فصل تقسیم میکنیم. در فصل اول کوشش خواهیم کرد مجملی از مفصل اوضاع دوره مورد بحث را بیان کنیم و در فصل دوم بتفصیل بیشتری از بعضی جنبشهای مذهبی و فلسفی آن زمان سخن خواهیم گفت و فصل آخر را برای شرح قدیمترین دوره ادبیات فارسی خواهیم گذاشت. و اگر خواننده این کتاب شکایت کند که چرا هنوز اینهمه در اطراف بغداد و مطالبی گفتگو میشود که بیشتر مربوط بادبیات عرب است تا ادبیات فارسی باید خواننده در نظر بگیرد که يك قسمت ضروری و مهم طرحی که این کتاب بر اساس آن طرح تنظیم شده همین مباحث است، زیرا نگارنده جداً معتقد است که تحصیل زبان فارسی وقتی مثمر تر است که از تحصیل زبان عربی مجزی نباشد و این معنی حتی از جهات ادبی صرف نیز صادق است و در رشته

(۱) رجوع شود بصفحات ۸ و ۹ مقدمه دیوان منوچهری (چاپ پاریس)
(Kazimirski)

مذهب و فلسفه بیشتر صدق میکند و هر گاه بخواهیم از حدود سطحی ترین مطالعات ادبی گاهی فراتر نهمیم تا گزیر وارد مسائل مذهبی و فلسفی میشویم. کسانی هستند که افق اطلاعات آنها در رشته ادبیات فارسی محدود است به گلستان و بوستان و انوار سهیلی و دیوان حافظ و رباعیات عمر خیام. این کتاب برای آن قبیل اشخاص نوشته نشده است.

این دوره با خلافت المتوکل شروع میشود و روزگار خلافت وی نسبتاً طولانی و اسف انگیز بوده است (۸۶۱-۸۴۷ میلادی). آنچه از

خلافت المتوکل جهت سیاسی خاص این دوره است سیادت ترکان

وسر کوبی تازیان و تاحدی کمتر ایرانیان است و از

جهت معنوی عکس العملی است که در مقابل عقائد آزاد منشانه معتزله و نمایلات فلسفی خلفای سابق نشان داده شد و نفرتی است که از روی تعصب نسبت بعلی (ع) و شیعیان علی ابراز گردید. جای برمکیان و سایر ایرانیان نجیب را سربازان نفع طلب و هنگامه جوی ترك گرفتند (این اشخاص اصلاً وقاعدۀ بردگانی بودند که در جنگهای مذهبی با قبائل بیدین ترك در سرحدات خراسان اسیر شدند) و نامهای وحشیانه آنها با اعمال وحشیانه ای که مرتکب میشدند بخوبی منطبق است. صفحات تواریخ پر است از نامهایی مانند بغا (بضم باء) (بمعنای گاونر) و بغای کوچک و بزرگ، و باغر (بکسرغین)، و اتامش (بضم الف و کسر هم) (که دو یا سه سال بعد از قتل المتوکل بصدارت رسید) و بایبک و کلبتکین و امثال آن. اسامی اینگونه سربازان مزدور با اینکه عربی شده است اصل و نسب آنها را نشان میدهد. مثلاً وصیف یکی از رؤساء توطئه کنندگان است که المتوکل را بقتل رساندند. نام وی کاشف از آنست که در اصل غلامی بوده است (۱). روزی که خلفا دیگر بمردم اعتماد

(۱) این کلمه را در جلد دوم صفحه ۸۱۰ متم لغت عرب تألیف دوزی نگاه کنید:

Dozy, Supplément aux Dictionnaires Arabes.

یادداشت مترجم: وصیف در لغت بمعنای نو گروه م است:



شیخ سعدی (۵۸۰-۶۹۱ هجری قمری)

و محبت نداشتند و عده‌ای از این افراد وحشی و خودکام و شدید‌العمل را گرد خود جمع کردند و مقر خلافت را از بغداد به سرمن رأی (سامراء) منتقل ساختند برای آنان روز نحسی بود. معنای سرمن رأی این است که « هر کس آن را ببیند خرسند گردد. » و چنانکه مویر (۱) گوید: « این خرسندی بسبب زیبایی آن محل باشد. » ظریفی بفرست و فکاهت گفته است: « هر کس ترکان را دید که در آنجا مسکن گزیدند خرسند شد که بغداد از شر آنها رهایی یافته است. » هر چند این واقعه در عهد خلافت المعتصم روی داد نمرات تلخ آن نخست در ایام المتوکل بدست آمد.

راست است که المتوکل در اواخر خلافت خود (۸۵۸ میلادی) ب فکر انتقال پایتخت افتاد و اینکه دمشق را بجای بغداد در نظر گرفت **تعصب المتوکل** اختصاصاً نشان میداد که نسبت به بنی‌امیه بدیده ستایش و تحسین مینگرد و در باره اهل تشیع کینه میورزد. تعصب مذهبی وی مخصوصاً علیه تشیع نمایان شد و علیه یهود و نصاری نیز تعصب خود را بوسیله قوانین و مقررات ملال‌انگیز ظاهر ساخت. این تعصب با تمایلات طبیعی وی نسبت بترکان کاملاً منطبق بود و بهمین جهت ناگزیر باید او را بسطانی سیه‌دل و متعصب از سلاطین عثمانی شبیه کنیم نه اینکه بگوئیم جانشین‌المتصور و المأمون بوده‌است. روش او نسبت بشیعه چنان بود که خون چندین تن از شیعیان را بر ریخت؛ متجمله معلم فرزندانش ابن‌السکیت از نحو یون نامدار (۲) (۸۵۷ میلادی) و عیسی بن جعفر را بکشت. قتل عیسی بن جعفر دلائل بیشتری داشت

(۱) کتاب خلافت تألیف مویر چاپ دوم (سال ۱۸۹۲ میلادی)

Sir William Muir, The Caliphate : ۵۰۹

(۲) کتاب خلافت تألیف مویر چاپ دوم صفحه ۵۲۰ و پروکمان تاریخ ادبیات

عرب جداول صفحه ۱۱۷ : Brockelmann, Gesch. d. Arab. Lit.

جرم او بدگوئی از ابوبکر و عمر و عایشه و حفصه بود و بفرمان خلیفه در سال ۸۵۵ میلادی آنقدر او را زدند که جان سپرد و جسدش را بجای اینکه بخاک سپارند بدجله افکندند و باین عمل بخیال خود «باهل بدع و ضلال که با جماعت مؤمنین مخالفت میکردند اعلام خطر نمود (۱)» المتوکل تنها بریختن خون شیعیان قناعت نمیکرد و حتی نسبت بائمه بزرگ شیعه یعنی علی بن ابیطالب و حسین بن علی که مورد تکریم قاطبه مسلمین متقی اعم از شیعه و سنی میباشند کینه میورزید. بنابراین در سال ۸۵۱ میلادی مرقد مقدس حسین بن علی و آن بنائی را که بیادگار شهادت وی در کربلا برپا شده بود ویران ساخت و زائرین را از مسافرت بعتبات منع کرد (۲) و زمین آنجا را شخم زدند و کاشتند و علی الظاهر با صوابدید و اجازه وی دلکی زیر پیراهن خود بالشی نهان میکرد و شکم را بزرگ نشان میداد. آنکه در برابر خلیفه و درباریان باستهزاء علی میپرداخت (۳).

چنانکه میدانیم بسیاری از یهودیان و مسیحیان مورد احترام پیشینیان المتوکل بودند ولی المتوکل نخستین بار در اوائل خلافت خود (۸۵۰ میلادی) و سه چهار سال بعد دومین فرمان را علیه آنها صادر نمود. یهود و نصاری بموجب آن فرمان ملزم شدند طیلسان عسلی رنگی بپوشند (۴) و علاماتی رنگارنگی و کلاه و کمری بسبک فرومایگان داشته باشند و فقط بر قاطر و خر سوار شوند و رکابی چوبین و پالانی بطرح عجیب اختیار

مقررات علیه
یهود
و نصاری

(۱) تاریخ طبری جزء سوم صفحات ۱۴۲۴ تا ۱۴۲۶.

(۲) ایضاً طبری جزء سوم صفحه ۱۴۰۷.

(۳) یادداشت مترجم: نگاه کنید به پاورقی صفحات ۴۳۲ و ۴۳۳.

(۴) قباهای زرد رنگی که زردشتیان ایران (در یزد و کرمان) هنوز باجبار

میپوشند آخرین آثار همان ناتوانیهاست. سعدی در قرن سیزدهم میلادی چون از آن طائفه سخن گوید به عسلی دوخته تعبیر کند. رجوع شود به پاورقی شماره ۲ صفحه

۴۹۵ و ۴۹۶.

کنند و بر در ورودی خانه های خود تصاویر شیطان بیاوریزند. کلیساها و معابد جدیدالبنای آنها را ویران ساختند و بصورت مسجد در آوردند. حکم شد قبورشان هم سطح زمین باشد و از گرد آمدن در کوی و برزن و نشان دادن علامات صلیب ممنوع شدند و اطفالشان مجاز نبودند نزد معلمین مسلمان نوشتن عربی و تعلیمات دیگر را فراگیرند (۱).

احمد بن حنبل (تاریخ وفات ۲۴۱ میلادی) مؤسس یکی از مذاهب چهارگانه سنت و جماعت است که مذهب حنبلی نامیده میشود. وسعت دائره افکار در مذهب حنبلی تنگتر و تعصب بیشتر و مقام روحانیت کمتر است. در این هنگام احمد بن حنبل از جهت نفوذ مذهبی تفوق و برتری داشت و رفتار ناهنجاری را که معتزله درباره وی رواداشته بودند تلافی

متفکرین
و نویسندگان
این عصر

کرد و حسابشان را بضمیمه ربح پاک کرد. حاجت به بیان نیست که با این جریانات سوء در واقع این دستگاه بطور کلی نسبت بدانشمندان و حکماء روی خوشی نشان نمیداد. این بود که نواده رئیس بیمارستان و مدرسه طب جندی شاپور در عهد خلافت منصور را که پزشکی موسوم به بخت یشوع (۲) بود از کلیه دارائی خود محروم ساختند و با اتهام ناچیزی به بحرین تبعید نمودند (۸۵۸ میلادی) و جای تعجب نیست که عده نویسندگان و دانشمندان بزرگ در عصر المتوکل نسبت بسایر اعصار کم

(۱) رجوع شود بصفحات ۵۲۱ و ۵۲۲ کتاب خلافت تألیف مور ،

Sir William Muir, Caliphate .

همچنین بتاریخ طبری جزء سوم صفحات ۱۳۸۹ بحد و صفحه ۱۴۱۹ .

(۲) معنای بخت یشوع چنین است ، عیسی نجات داده است . کلمه بخت مشتق

از بختن بضم اول است که در فرس قدیم بمعنای نجات و رهائی دادن بوده است و با

بخت بفتح اول بمعنای اقبال ارتباطی ندارد . رجوع شود یادداشتهای جالب توجه

نولد که صفحه ۴۹ حاشیه شماره ۴ پائین صفحه :

Nöldeke, Gesch. d. Artachshir -i- Papakân .

بوده است. ابن خرداداد به کتاب المسالك و الممالك (۱) را تقریباً در آغاز این دوره برشته تحریر درآورد. از رجال دیگری که قبلاً نام برده میشود قبلاً در اینجا ذکر میمان آمده است: عبدالله بن سلام الجمحی مؤلف طبقات الشعراء و ابن سعد مورخ منشی الواقدی و قسطا بن لوقا ریاضی دان و دانشمند مسیحی و دیک الیجن شاعر شیعه و شعوبی سریانی که تقریباً در همان روزگار یا کمی بتاریخ مقدم میزیسته است و همینطور ابن السکیت بینوا و بخت یسوع و احمد بن حنبل که در این هنگام پیروز و کامکار بود (تاریخ وفات احمد بن حنبل ۸۵۵ میلادی). غیر از چند نویسندۀ نامدار دیگر که در این عصر زندقانی میگردند و نامشان بترتیب وفات در اینجا ذکر خواهد شد، از ارباب فضل و ادب تقریباً تنها کسانی که لازم است از آنها یاد بشود یکی یحیی بن ماسویه (تاریخ وفات ۸۵۶ میلادی) است که طیب و مترجم زبان یونانی بود؛ دیگر الازرقی (تاریخ وفات ۸۵۸ میلادی مورخ مکه و دعبل شاعر است که او نیز از اهل تشیع بوده است) (تاریخ وفات ۸۶۰ میلادی). نام ذوالنون عارف مصری و همفکر او المحاسبی را که بتاریخ مقدم میزیسته است ممکن است باین صورت افزود. دیگر شاعر نگونبخت علی بن جهم السامی است که برای المتوکل مدیحه سرائیها کرده و یکی از قصائد او هنوز در دست است. دیگر شاعره فضل یمامه است، همچنین موسیقی دان پسر سراینده معروف دربار هارون و اسحق ابراهیم الموصلی و چند تن دیگر.

در پایان سال ۸۶۱ میلادی المتوکل در حال مستی بدست مستحفظین ترك نژاد وی بقتل رسید و محرك قتل المنتصر فرزند المتوکل بود که

(۱) این کتاب در مجله آسبائی بسال ۱۸۶۵ بضمیمه ترجمه فرانسه چاپ شده است (دوره ششم جلد پنجم صفحات یک تا ۱۲۷ و ۲۲۷ تا ۲۹۵ و ۴۴۶ تا ۵۲۷) و جلد ششم دوخویه: M. J. de Goeje, Bibl. Geogr. Arab.

بیش از يك سال بعد از قتل پدر زندگانی نکرد. این
 فرزند پدر کش و سه جانشین وی المستعین والمعتز
 والمهتدی بر روی هم فقط در حدود نه سال خلافت کردند
 و این سه نفر اخیرالذکر هر یک بنوبه خود بوضع بسیار
 وحشیانه‌ای بدست ترکان که در اوج اقتدار خود بودند بقتل رسیدند.
 المهتدی روح بزرگتری نشان داد. مویر (در صفحه ۵۳۵ کتاب
 خود) گوید: «شاید در اوایل امر المهتدی با پشتیبانی عرب میتوانست
 روان تازه‌ای در کالبد خلافت بدمد. لکن در این هنگام بیگانگان از
 جهت شماره و انضباط برتری داشتند. معذک المهتدی برای فرو
 نشاندن کبر و نخوت و شدت عمل این مزدوران پر مدعی و خونخوار
 رشیدانه کوشش نمود، و بهر صورت جانشین او از ثمرات مساعی وی
 برخوردار گردید.

چهار
 جانشین
 المتوکل

در همین دوره پر آشوب و پر اضطراب بود که بر اثر فعالیت‌های
 شایان یعقوب بن لیث صفار استقلال ایران تجدید حیات یافت و یعقوب
 با اینکه از خانواده پست برخاسته بود موفق بتأسیس
 سلسله جدیدی گردید و با اینکه عمر دودمان صفاریان
 کوتاه بود نه تنها در سیستان که مسقط الرأس آن سلسله
 است بلکه سراسر قسمت اعظم ایران تقریباً تادیوارهای
 بغداد قدرت آن دودمان بسط یافت. راست است که عموماً ظاهریان را مقدمه
 بر صفاریان می‌شمارند و بیک اعتبار هم چنین بوده است. رئیس این ضابطه
 ظاهر ذوالیمینین است که بیاس خدمات مهم وی در میدان جنگ از طرف
 مأمون بحکومت خراسان برگزیده شد (۸۲۰ میلادی) و این افتخار نسلاً
 بعد نسل تا سه پشت در خاندان او بوراثت دوام یافت و بدین سبب
 فرماندهان پیشین که هر یک فقط چندسالی از طرف خلیفه منصوب و
 بدلخواه او معزول میشدند هرگز دارای مقام و اقتدار خاندان وی در آن عمرز

آغاز
 استقلال
 ایران